

از روز یکم تا هشتم ماه دی (دسامبر)

خرّم روز ، جشن دموکراسی است

روز 22 تا 24 دسامبر*، روز جشن زایش جمشید و خورشید با همست

خورشید و جمشید (نخستین انسان) همزادند

چهارجشنی که در آغاز چهارهفته ماه دی (دسامبر)، بنام

عیسی گرفته میشوند ، جشنهای ایرانی اند

« ملتی که جشنهایش را از دست میدهد، بی هویت میشود »

امروزه ما در اثر فراموش ساختن فرهنگ ایران ، زمستان را چون موسم سرماست ، میانگاریم که پیشوند « زم » در واژه « زمستان » ، به معنای « سرما » است . کار برد این چنین شیوه ای ، راه وارونه کردن و بی معنا ساختن فرهنگ ایرانست . ما به گونه ای دیگر ، نامگذاری یا واژه سازی میکنیم ، که پیشینیان ما کرده اند . زمستان ، در اصل به معنای « شهر رام » ، خدای موسیقی و رقص و شعر و بینش « بوده است ، چون « زم » پیشوند نام زمستان ، یکی از نامهای « رام » است . رام یا « زم » ، همان خدائست که رومیها ، اورا « ونوسی » و یونانیها ، « آفرودیت » و عربها آنرا « زُهره » مینامند که معرب واژه پهلوی « زاوُور » میباشد .

رام یا « رام جیت » که به معنای « رام نی نواز » و یا « رام جشن ساز » است ، خدائی بود که سراسر موسم سرما را تبدیل به ماههای بزم و جشن و رقص و موسیقی و همپرسی و گفتگو میکرد . ما به سرما میاندیشیم ، و آنها به جشن میاندیشیده اند . در کردی ، « زه ما » به معنای پایکوبیست ، و « زه ماون » بزم و جشن عروسی است . چنانکه گل زنبق ، در فارسی ، گل « زم + بغ » یا گل « خدای رام » بوده است . و در ترکی که به جشن « بیرام » میگویند ، همان واژه افغانی « بگرام » است که به معنای « خدای رام » است ، چون بگ همان بغ است ، که اساسا به معنای « زرخدا » بوده است ، و صوفیها ، « سماع » را از همین پیشینه دارند ، و

(* سبتا = 7 ، اوکتا = 8 ، نوود = 9 ، دسی = 10 . یعنی: سپتامبر = ماه هفتم ، اکتبر = ماه هشتم ، نوامبر = ماه نهم ، دسامبر = ماه دهم . دسامبر همان ماه دی است که در اروپا بواسطه ناآگاهی از دوری و زاویه تابش خورشید، توانایی ترک سالنمای ایرانی را نداشتند .

واژه سماع، از همین ریشه «زم و زما» آمده است، چنانکه چاه زمزم در مکه، چاهی منسوب به این خدا بوده است، چنانکه به «کعبه» نیز روزگاری، «بیدَر» می‌گفته‌اند، و «بیدَر = وِی + در»، معکوس، همان واژه «دروای» است که نام دیگر «رام» در اوستا است.

از اینگذشته، همین رام، خدای زمان، و خود «زمان» بوده است، چون از پیشوند واژه «زمان» میتوان بخوبی آنرا شناخت. نام دیگر زمان که «زَر وَن» نام او بوده است، چون در تحفه حکیم موعمن، دیده میشود که «ورد الزروانی»، گل خیری است، و خیری یا هیری (در کردی) بنا بر بندهشن، گل رام است. به عبارت دیگر، زمان، به معنای «جایگاه و خانه رام» میباشد. زمان، خانه جشن است. انسان به جهان می‌آید، تا گیتی را، تا زندگی را، تا اجتماع را، جشنگاه سازد. خرد انسانی، خرد شاد و خندان و مبتکر و نوآور و قانونساز و حکومت آفرین است. «بهمن» که به معنای «اصل اندیشیدن» به «یا» به اندیشی است، نام دیگرش، «بزمونه» است که به معنای «اصل بزم» است. پس «به اندیشیدن»، آنست که خرد، آنگونه بیندیشد که سراسر اجتماع را، چگونه میتوان همیشه شاد و خندان نگاه داشت.

این بهمن، «آرکه»، یعنی «اصل ساماندهی و حکومت کردن» بود. پس حکومت کردن و سامان دادن به اجتماع، به این غایت بود که با اندیشیدن، به گونه ای نظام به اجتماع داده شود که همه مردمان، خندان و شاد باشند. فرهنگ ایران که از مردم ایران تراویده بود، حکومت را بر شالوده «بهمن و هما» نهاده بودند. هما، در میان مردم، همان «ارتا فروود» و یا فروردین بود. بهمن، جگر اجتماع بود که میان اجتماع باشد، و جگر، سرچشمه خون است که همه تن را تغذیه میکند، و همه بدن را گرم نگاه میدارد. خون که در کردی، «هون» است، به معنای «بهم بافتن و بهم رشته کردن» است. «ارتا» که به معنای قانون و عدالت است، نام «رگها» نیز هست. که در غرب هنوز نام رگها (arterie) مانده است. ارتا، یا قانون و عدالت، رگهایی هستند که خون بهمن، یا اصل آشتی و خرمی و بزم و اصل بهم بافتن را به سراسر هیکل اجتماع میرسانند. چگونه با بهمن میتوان، از اجتماع، یک جرگه عشق، یا جرگه لوی درست کرد، و درست واژه جرگه، همان واژه جگر است (جرگ = جگر). جرگه، همان انجمن بهمنی است. به عبارت دیگر، خرد، با به اندیشی، خون بهم بافنده، تولید میکند که با آن ارتا، سراسر وجود اجتماع را، هم سیراب و زنده میکند، و هم به هم پیوند میدهد، و یک جرگه و انجمن میسازد، و درکار و جنبش نگاه میدارد. این خون بهم بافنده که اصل بزم، یعنی گوهر بهمن است، ارتا در سراسر اجتماع میگسترده. ایرانیان در هزاره پیش، در این تصاویر بهمن و ارتا، که خرد و قانون باشد، و متناظر با جگر و رگها هستند، اندیشه‌هایی بسیار ژرف در باره حکومت و عدالت و قانون گفته‌اند که ارزشهای پایداری فرهنگ سیاسی ما خواهد ماند.

البته ایرانیها، نمیتوانستند ۲۵۰۰ سال صبر کنند و انتظار بکشند، تا مردم شهر آتن، حکومتی بنام دموکراسی پدید آورند. همیشه مبتکر، نخستین نام را به پدیده تازه میدهد. و چون ایرانیان ابتکار تشکیل این نظام را داشتند، به آن، نام «شهر خرم» را دادند. دموکراسی که پیشتر ایرانیان آنرا «شهر خرم» نامیده‌اند، نوع ساماندهی در یک چهارچوبه کوچک است. حتا روسو، در کتاب قرارداد اجتماعیش، در همان سطرهای آخر کتابش مینویسد که دموکراسی، در یک شهر کوچک قابل تحقق است، نه در یک کشور وسیع مانند

امپراطوری ایران. هنوز اندیشه نمایندگی (Representation) یا دموکراسی پارلمانی پیدا نشده و رشد نکرده بود. این بود که در یونان هم، دموکراسی در شهر آتن پدید آمد. از این گذشته، مسئله امنیت که در آن روزگار، بزرگترین مسئله بود، برای آتن بسیار ناچیز بود. از یک سوی دریای و از سوی دیگرش، کوهسار بود که کمتر کسی جرئت هجوم به آن داشت. چنانچه در اروپا نیز، نخست دموکراسی در انگلستان پدید آمد، چون از همه سویها، دریا آنرا فراگرفته بود. مسئله امنیت که هزاره ها بزرگترین مسئله اجتماع بود، برای انگلستان وجود نداشت، یا بسیار ناچیز بود. طبعاً سیاست و حکومت، زود تر متوجه مسائل ساماندهی درون اجتماع شد. ولی ایران در کل، دشت وسیع و از همه سو باز است. ایران، میدان عبور و مرور قبائل مهاجم بوده است.

طبعاً ساماندهی دموکراتیک در چهارچوبه های کوچک نیز در ایران بوده است، هرچند که در تاریخ ثبت نشده است. همان واژه دموکراسی Demos را که پیشوند دموکراسی است، به روستائیان اطراف شهر آتن میگفتند، نه به اهالی آتن. این روستائیان که در جنگ آتنیان با هخامنشیان شرکت کرده بودند، پس از پیروزی بر هخامنشیان، مطالبه حق شرکت خود را در حکومت داشتند. البته نکته، فراتر از این مشارکت در جنگ است. روستائیان در آن روزگار، پایه اصلی اقتصاد بودند. طبعاً سائقه آزادی و استقلال نیرومندی داشتند، چنانچه در شاهنامه رد پای آن بخوبی باقیمانده است. در داستان جم میآید که:

نسودی (کشاورز)، سه دیگر گره را شناس کجا نیست بر کس از ایشان سپاس

بکارند و ورزند و خود بدروند بگاه خورش، سرزنش نشوند

ز فرمان، سر آزاده و ژنده پوش وز آواز بیغاره، آسوده گوش

تن آزاد و آباد گیتی بروی برآسوده از داور و گفتگوی

چه گفت آن سخنگور آزاده مرد که آزاده را، کاهلی بند کرد

این ویژگی را با چنین تکراری، به هیچکدام از اقشار و طبقات دیگر، نسبت نداده است (نه به ارتشتاران، نه به روحانیون، نه به پیشه وران). و همین سنت آزادیخواهی و آزادی، سپس نیز میان روستائیان و دهقانان ایران، هزاره ماند که در جنبشهای خرمدینی (نامهای گوناگون این زنخدا، سبب شده است که همه می پندارند، این جنبشها، پراکنده و مختلف بوده اند، در حالیکه، همه به همین فرهنگ، که نامهای مختلف داشته است بر میگشته است) برضد اسلام برخاست، و سپس در جوانمردان و رندان و عیاران و صوفیان، این پیشینه آزادیخواهی، زنده بجای ماند. صوفی، نه با پشمینه پوشی، نه با سایبانی که صفه نامیده میشود، کار دارد، بلکه «صوف» نام «نای» بوده است. و از نای، هم جامه می بافته اند، هم بوریا و حصیر میبافته اند، هم سایبان میساخته اند، و این سکوهاى سایه دار، بنام همین نای ها (حصیر سقف) نامیده میشده است، و هم امروزه صندلیهای راحتی بنام «سوف» sofa میسازند، و از آنجا که نای، اصل آواز بوده است، و گلو و گردن، چون نای بوده است، و این همانی با «رام»، «خدای نی نواز و شعر و شناخت و آواز» دارد، معنای آگاهی و دانش و رهبری کردن گرفته است، و پسوند واژه «فیلسوف» یونانی، از همین ریشه برخاسته است. از این گذشته، ارتا، که خدای قانون و عدالت است، همان واژه ایست که در عربی، ارض شده است که کشاورز و دهقان در آن ریشه دارد، و ارتا (واهیش) که روز سوم است، مشهور به «سرفراز»، یعنی سرکش

و گردنکش و طغیانگر است.

گفته شد که دِموس، پیشوند دموکراسی، روستائیان دور آتن بودند نه خود آتنیان. در واقع دموکراسی، سرکشی دهقانان برضد شهریان بوده است. ولی همین آتنیان، در دموکراسی که خود تأسیس کردند، خود همین مردم، حق تجاوز و تصرف و استثمار، در جزایر دیگر و شهرهای دیگر و سیسیل به حکومت دموکرات خود دادند. آتنیان دموکرات، بر پایه برده داری در داخل آتن، و تجاوز خواهی و استعمار طلبی و تحمیل اراده خود بر سایر بخشهای یونان و فراسوی آن، میزیستند. ما فقط به یک رویه پدیده ها مینگریم. در فرهنگ ایران مردمساری (شهر خرم) با هدف و غایت تجاوز و دستبرد و استثمار سایر ملل و اقوام، حکومت دلبخواه یا «شهریور» نیست، بلکه غایت مردم ایران از همان آغاز، «مردمی سالاری» بود، نه «تشکیل اجتماع مردم»، که همه هدفشان باهم، غارتگری و استثمار و تجاوز باشد. «بهمن»، که «ارکه یا اصل» حکومت در ایران بوده است، نه تنها مردمسالاری میخواهد، بلکه مردمی سالاری میخواهد. بهمن، اصل ضد خشم، یعنی ضد قهر و تجاوز و پرخاشگری، و اصل قداست جان و اصل همپرسی انسانها باهم، و اصل همپرسی انسان با خداست. رویه مشترک دموکراسی آتن با دموکراسیهای غرب که دموکراسی آتن، سرمشقشان شد، در اینست که «بار تأمین رفاه و حقوق مساوی درون اجتماع خود» را بر دوش سایر ملل، می نهند، همانسان که دموکراسی آتن، تأمین سعادت خود را در داخل، بردوش نه دهم یا سه چهارم بردگان نهاده بود که در آتن میزیستند. همانسان که امروزه دموکراسیهای غرب، بار سعادت خود را، بر دوش بازارهای فروش ملل دیگر، نهاده اند. بدینسان از همان بُن، سعادت جامعه خود، با سلب سعادت از جامعه دیگران گره خورده است. اگر ما میخواهیم دموکراسی، به مدل غرب بسازیم، باید ایرانی قدر تمند بسازیم که بداند چگونه سعادت خود را با قیمت «سلب سعادت از ملل دیگر» بخرد. آیا فرهنگ ایران، چنین دموکراسی را میخواهد؟

این تز مارکس که «زدیدن ارزشی اضافه کارگران غرب، سبب پیدایش تجمع و تمرکز سرمایه شد، استدلالیست برای دلخوش کردن غربیان، و برای زدودن دغدغه وجدانشان. دموکراسیهای غرب و مردم غرب، نمیخواهند که دغدغه وجدان داشته باشند، چون دغدغه وجدان، از سعادت میکاهد. علت توده شدن سرمایه در غرب، پیآیند چپاول کردن منابع معدنی و طبیعی، از خاور و از آمریکای جنوبی بود. در غرب، پرولتاریا و کارگران، میخواستند و میخواهند که دراین «مال چپاول شده از خارج»، بطور برابر، شریک باشند. پس مسئله ما، مسئله «مردمسالاری بطور کلی با نمونه غربی» نیست، بلکه مسئله ما، مسئله «مردمی سالاری مردمان» است. ما میخواهیم بهمن، که هم «اصل همپرسی» و هم اصل «قداست جان» است، بنیاد مردمسالاری و مردمی سالاری باشد. نه تنها همپرسی مردمان، که دیالوگ و بحث و تفاهم میباشد، بلکه همپرسی، به غایت رعایت «قداست جانها، بدون تبعیض». تقسیم برابر اموال غارت شده، چه در اشکال بدوی تاریخیش مانند اسلام، چه در شکلهای تازه اش که پانصد سالست متداول شده است، میان شهروندان خود، برضد فرهنگ ایرانست. تقسیم برابر اموال غارت شده، اندیشه ای بود که قرآن بر آن بنا نهاده شده است، و با اندیشه «جهاد مقدس دینی» چنان آمیخته شده که از هم